بسم الله الرحمن الرحیم

سه شنبه 24/11/91

جلسه 837

بحث راحع به اشکالاتی بود که در منتقی الاصول به قاعده لاحرج وارد کرده اند ولی به نظر ما این اشکالات وارد نیست.

البته نسبت به آیه اول که در رابطه با وضوء وغسل وتیمم هست که بعد از بیان وجوب اینها فرموده: " مایرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم" اصل اشکال ایشان را ما قبول داریم که شاید مراد این جمله این است که هدف خدا القاء فی الحرج نیست بلکه هدف خدا تطهیر است ولو به خاطر این هدف عالی ومقدس مردم چه بسا به حرج هم بیفتند، اگر ایشان فقط به همین اشکال اکتفا می کرد که هدف خدا القاء فی الحرج نیست بلکه هدف خدا تطهیر است مانند این می ماند که پدری به فرزندش می گوید خوب درس بخوان من نمی خواهم به زحمت بیفتی بلکه می خواهم در آینده فرد مفیدی برای جامعه بشوی، نه اینکه هر جا احساس کردی که داری به زحمت می افتی از این جمله من به عنوان تبصره استفاده کن وآن شب درس نخوان معنایش این نیست.

ولی اشکالات دیگر ایشان در رابطه با این آیه وارد نیست:

مثلا ایشان فرمود که موضوع وجوب وضو در آیه قدرت عرفیه است بر وضوء، وقتی قدرت عرفیه بر وضوء منتفی شد وانسان عرفا متمکن نشد از وضوء خوب خطاب توضأ سالبه به انتفاء موضوع می شود نوبت نمی رسد به قاعده لاحرج، قاعده لاحرج مال جایی استکه یک خطاب عامی داشته باشیم که بخواهد لاحرج آن را تبصره بزند، مثل این می ماند که "من قتل مومنا متعمدا" با رفع النسیان تبصره نمی خورد، چون اگر کسی نسیانا مومنی را بکشد نیاز نداریم به رفع النسیان، چون موضوع من قتل مومنا متعمدا است که در صورت نسیان موضوع قصاص منتفی است.

استاد: این کلام چند اشکال دارد:

اولا: شما از کجای آیه استفاده کردید که موضوع وجوب وضوء قدرت عرفیه است؟ اگر از این کلمه فلم تجدوا ماءً این را استفاده کردید که در کنار مرضی وقتی موضوع واقع شد مریض آب دارد ولی تمکن از وضوء واستعمال آب ندارد اگر از این استفاده می کنید این درست نیست چون اصلا فلم تجدوا ماء قید مرضی نیست ریشه این اشتباه در کلام مرحوم نائینی است که فرموده چون در آیه فلم تجدوا ماء در کنار مرضی قرار گرفته ومریض واجد تکوینی ماء است عادتا پس قرینه می شود که فلم تجدوا ماء را بگوئیم یعنی متمکن از استعمال آب نیست ولم تتمکنوا من الوضوء، (آن هم نائینی که این تعبیر را می کند می خواهد بگوید که مختص است این آیه به مریضی که قادر بر وضوء نیست یعنی حرام است بر او وضوء چون موجب اضرار محرّم است) ولی این درست نیست اصلا عرفیت ندارد که بگویند وان کنتم مرضی فلم تجدوا ماء اگر مریض بودید پس آب پیدا نکردید این عرفیت ندارد که بگوئیم مقصودمان این بود که اگر مریض بودید پس نتوانستید وضوء بگیرید وآن را هم حملش کنیم بر خصوص اضرار محرّم چون کسی که مریض است ولی وضو بر او ضرر محرم ندارد آیه شاملش نشود، این درست نیست بلکه فلم تجدوا ماء قید فقرات بعد است که: وان کنتم مرضی، تمام شد بعد می گوید: او کنتم علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء ... فلم تجدوا ماء قید فقرات بعد از وان کنتم مرضی است، ربطی به ان کنتم مرضی ندارد.

ثانیا: ما نفهمیدیم ایشان وقتی می گوید که فلم تجدوا ماء یعنی فلم تتمکنوا من الوضوء و می گویند مراد عدم تمکن عرفی است، بعد می فرماید کسی که تمکن عرفی ندارد از وضوء وجوب وضوء سالبه به انتفاء موضوع می شوددیگر نیاز به قاعده لاحرج نیست، کما اینکه اگر کسی نسیانا مومن بکشد قصاص سالبه به انتفاء موضوع است نیازی به رفع النسیان نیست، این معنایش این استکه ایشان لا حرج را مساوی با ما لا یطیقون گرفته، یعنی لا حرج را به عدم قدرت عرفیه معنا می کند، یعنی ماجعل علیکم فی الدین من حرج را اینجور معنا می کند که: خدا کاری را که توان بعد اشکال کرده که کسی که تمکن عرفی اش را ندارید از شما نمی خواهد چون در جایی ما نیاز به قاعده لا حرج داریم که خطاب اولی شامل عجز عرفی بشودبعد بگوئید لاحرج تبصره است برای آن خطاب.

استاد: ما می گوئیم اینجور که شما لاحرج را معنا می کنید یعنی موارد عجز عرفی ما تکلیف نداریم، اگر لاحرج را اینجور معنا کنید بعد درست نیست که بگوئید قاعده لاحرج دلیل ندارد، خوب دلیلش رفع ما لایطیقون است یا لایکلف الله نفسا الا وسعها یا رفع ما اضطروا الیه است چون مراد اضطرار عرفی است، ولی این معنا هم برای قاعده لاحرج معنای خلاف ظاهری است چون حرج مساوق با عجز عرفی نیست، بلکه حرج در موارد قدرت عرفیه هم بکار می رود، عرف نمی گوید که من نمی توانم بلکه می گوید که من می توانم این کار را بکنم ولی با سختی زیاد، مثلا دختری که تازه بالغ شده در هوای گرم تابستان می تواند روزه بگیرد ولی خیلی بیحال می شود، که حالا با لاحرج اصل وجوب صوم را برمیداریم که نتیجه اش می شود جواز افطار صوم مطلقا یا به مقدار ضرورت که بعضی فتوا می دهند یا بعضی دیگر مثل آقای سیستانی احتیاط می کنند که به مقدار ضرورت باشد بخاطر نص خاصی که وجود دارد والا مقتضی قاعده لاحرج این استکه وجوب صوم که رفع شد دیگر امساک واجب نیست بلکه یأکل کیف شاء وبمقدار شاء،

پس درست نیست بگوئیم حرج مساوق است با عجز عرفی، بلکه حرج یا به معنای مطلق مشقت است یا مشقت شدیده که لایتحملها العقلاء فی اغراضهم المتعارفة، در اغراض متعارفه عقلاء این مقدار مشقّت را تحمل نمی کنند مثلا برف سنگین آمده عقلاء عذرخواهی می کنند ودر مجلس ترحیم فامیلشان شرکت نمی کنند با اینکه شرکت در آن مجلس غرض لزومی است ولی شرکت نمی کنند چون مشقت شدیده دارد، واصلا اگر لا حرج یعنی لا تکلیف فی موارد العجز العرفی، پس اینهمه دلیل داریم مثل "ربنا لا تحملنا ما لا طاقة لنا به" دیگر معنی ندارد با اینکه آیه قرآن که این را نقل می کند یعنی این مستجاب است، علاوه بر آیات دیگر مثل "لا یکلف الله نفسا الا وسعها"، یا احادیث مثل رفع ما لا یطیقون، پس اینجور که شما معنا کردید معنا ندارد که انکار قاعده لاحرج بکنید.

ثالثا: اینکه شما گفتید که موضوع خطابات تمکن عرفی است القادر عرفا علی الوضوء یجب علیه الوضوء، ولذا لاحرج اصلا اینجا جاری نیست بلکه لاحرج فقط به دنبال تبصره زدن به عمومات است وکاری به خطاباتی که در موضوعشان قدرت عرفیه اخذ شده ندارد، بلکه می گوید اگر هم من نباشم شما در موارد عجز عرفی سالبه به انتفاء موضوع هستید ومن با شما کاری ندارم بلکه میروم دنبال خطاباتی که شامل عجز غرفی می شوند وآنها را تبصره می زنم.

استاد: این حرف درست نیست، مگر اشکال دارد که ما از "ما جعل علیکم فی الدین من حرج" استفاده کنیم که هیچ حکم حرجی در اسلام نیست، اگر عامی داشتیم تبصره وتخصیص می زنیم اگر هم از اول عام ما مخصص متصل داشت مثل آیه وضوءِ به قول شما خوب این هم می شود موید او، در نتیجه دو تا دلیل داریم بر عدم وجوب وضو در موارد حرج، یکی خود قید متصل در آیه ویکی خطاب عام، اینکه ما بگوئیم خطاب "ماجعل علیکم فی الدین من حرج" اصلا کاری ندارد به آن خطابی که فرضا از اول می گوید من لایقع فی حرج یجب علیه الوضوء، لذا اگر گفته شود که: من لا یقع فی حرج یجب علیه الوضوء لان الله تعالی یقول ما جعل علیکم فی الدین من حرج اشتباه است، زیرا وقتی خود خطاب از اول مقید است به من لا یقع فی حرج یجب علیه الوضوء اصلا تطبیق قاعده لا حرج بر او غلط فاحش است،

نخیر، این کلام درست نیست واصلا غلط نیست بلکه دلیل خارجی موید دلیل داخلی شده است، اینکه اشکالی ندارد، اتفاقا ما معتقدیم که با این ما جعل علیکم فی الدین من حرج هم می شود عمومات را تخصیص وتبصره زد وهم می شود نفی کرد حکم مشکوک حرجی را، یعنی اگر ما احتمال دادیم که شارع یک حکم مخصوص که حرجی است جعل کرده باشد اگر دلیل خاص به ما رسید مثل وجوب جهاد می شود مخصص آیه لاحرج، ولی اگر دلیلی به ما نرسید با همین آیه لاحرج می گوئیم حکمی هم که در خصوص حرج جعل شده باشد ما نداریم، عمومات هم تخصیص می خورند به مواردی که حرجی است، دلیلی هم که گفته من لایقع فی حرج یجب علیه الوضوء این لاحرج موید آن هم خواهد بود، چرا ما بگوئیم که فالیت وتطبیق ما جعل علیکم فی الدین من حرج فقط محدود به تخصیص زدن عمومات به مخصص منفصل است؟ ( چون لسان آیه این استکه می گوید خداوند بذای شما در دین حرج قرار نداد اتفاقا شاهد بر این خبر هم همان آیه وضوء است که می گوید: من لا یقع فی حرج یجب علیه الوضوء، خوب خدا خبر می دهد از اینکه این تکلیف شامل موارد حرج نمی شود وخود قید متصل این خطاب هم تأیید می کند این مطلب را، اگر هم یک جایی احتمال می دهیم که شارع یک حکمی مخصوص حرج جعل کرده باشد باز مقتضی اصالة العموم در آیه حرج این است که بگوئیم این احتمال منتفی است، بله اگر مخصص منفصلی واصل شود به ما مثل آیه جهاد تخصیص می زنیم این عموم را والّا در موارد مشکوک تطبیق می کنیم اینآیه را بلا مشکل).

اما راجع به آیه دوم: خدا می فرماید" کتب علیکم الصیام فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر"، ظاهر این آیه این استکه علت اینکه ما اداء صوم را بر مریض ومسافر واجب نکردیم چون به زحمت می افتادند این ولایرید بکم العسر تعلیل برای عدم وجوب اداء صوم است بر مریض ومسافر، بعد این لتکملوا العدة تعلیل وجوب قضاء است، ظاهر آیه این است که خدا امر به کار سخت نمی کند نه اینکه امر به کار سخت می کند منتهی برای هدفهای مقدس ورسیدن به مصالح، بله در آیه قبل تقابل بود که " ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن برید لیطهرکم..." این تقابل قرینه بود بر اینکه بگوئیم شاید می خواست هدف را بیان کند که هدف القاء در حرج نیست، اما این آیه که اینجور نیست بلکه دارد که" یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر" چرا ما خلاف ظاهر مرتکب شویم وبگوئیم خدا هدفش به سختی افتادن مردم نیست ولی گاهی مقدمه رسیدن به مصالح این استکه سختی ها را بر مردم تحمیل می کند؟ خوب این خلاف ظاهر آیه است.

اما اینکه فرمودید ممکن است حکمت باشد، اینکه در کلمات تکرار می کنند که حکمت معمم نیست اشتباه است، حکمت مخصص نیست اما معمّم هست، اگر مولا به عبدش بگوید هر کس در شب از ساعت 12 تا ساعت 5 صبح در خیابان تردد کرد او را دستگیر کنید چون شاید دزد باشد، حالا اگر بعد از ساعت 5 اگر شخصی تردد کرد که یقینا دزد بود وعبد او را دستگیر نکرد ومولا اعتراض کرد وعبد بگوید تو گفتی هر کسی در ساعت 12 تا 5 صبح در خیابان تردد کرد او را بگیرید نگفتید دزد را بگیرید آیا این عرفی است؟ بلکه مولا می گوید من اینقدر برایم مهم بود که بخاطر احتمال دزد بودن آمدم حکم را تعمیم دادم آنوقت کسی که معلوم است دزد است بگویم او را دستگیر نکن آیا این عرفی است؟ یا مثال فقهی: در صحیحه محمد بن مسلم دارد راجع به اکل میتة که علت اینکه خدا میتة را تحریم کرده چون موجب فساد بدن است، می گوئید این حکمت است لذا اگر یک سیخ کباب بخوریم از گوشت میته عرفیه فساد بدن پیش نمی آید حالا آن گوشتهایی که غیر مذکی است شرعا صد سیخش را هم بخورد فساد بدن پیش نمی آید، معلوم می شود این فساد البدن حکمت است، حالا که حکمت شد نمی توانیم استفاده کنیم که قرصهای کذا یا هروئین که موجب فساد بدن می شود را بگوئیم دلیل بر حرمت اینها نداریم چون الحکمة لا تعمم، این عرفی نیست،

بلکه حکمت از علت بالاتر است از جهاتی، چون علت می گوید مصلحت در تعمیم نیست مثلا می گوید: اکرم العلماء لانهم امناء الله علی خلقه خوب این علت شامل عالم فاسق نمی شود چون عالم فاسق که امناء الله علی خلقه نیست، خوب این علت است یعنی فقط آنی که عادل است وامین خداست بر خلق او را اکرام کنید، اما حکمت از این بالاتر است در بحث اختلاط میاه می گوید حتی اگر بدانی که اختلاط میاه نمی شود مثل اینکه قبل از طلاق بارها رابطه ای بین زن وشوهرش نبوده ولی باز هم مصلحت در تعمیم حکم است، حکمت یعنی حکم دائر مدار وجود آن نیست یعنی علت غیر منحصره است یعنی می شود این حکمت نباشد ولی حکم باشد.

خلاصه اشکال ما این استکه: یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر حکمت است اما برای عدم وجوب اداء صوم بر مریض ومسافر، واینکه ما بگوئیم که معنی آیه این استکه ما هدفمان ایجاد سختی نیست ولی ممکن است به خاطر رسیدن شما به مصالح شما را به سختی بیاندازیم این خلاف ظاهر آیه است، فقط می گوئید این حکمت است، ولی ما قبول نداریم که الحکمة لا تعمّم بل الحکمة تعمّم وفاقا لجمع من الاعلام کالسید الداماد، که ظهور اولی حکمت در تعمیم است.

اما آیه سوم: جاهدوا فی الله حق جهاده، ایشان فرمود امر به جهاد حرجی است نمی شود در کنارش بگوئیم ما حکم حرجی جعل نکرده ایم این تهافت وتناقض صدر وذیل است،

استاد: ما به نظرمان جهاد در آیه ظهور ندارد در جهاد با عدو، "الذین جاهدوا فینا لیهدینهم سبلنا" تلاش در راه خدا یعنی در راه خدا تلاش کنید با اتیان واجبات وترک محرمات بعد ظاهر ادامه آیه این استکه وبدانید دین خدا که انجام واجبات وترک محرمات دارد بر اساس شریعت سهله سمحه بنا شده است، خیلی در التزام عملی به این دین مشکل پیدا نمی کنید، ظهور اولی آیه این است بقیه اش تا فردا ان شاء الله.